

گونه‌های مختلف بیگانگی اجتماعی جوانان (تحقیقی در شهر تهران)

دکتر منصور وثوقی^۱، محسن ساری^۲

چکیده

در این مقاله به مطالعه جامعه‌شناختی گونه‌های بیگانگی اجتماعی جوانان در شهر تهران پرداخته شده است. در مقاله حاضر، عوامل موثر بر بیگانگی اجتماعی در دو سطح کلان و خرد و تحت تأثیر دو گروه عوامل درون سیستمی و برون سیستمی در نظر گرفته شده است. ظهور مسائل و بحران در نظام فرهنگی، مسائل نظام‌های تعامل، مسائل و بحران‌های ساختی از جمله عوامل سیستمی کلان بیگانگی اجتماعی در نظر گرفته شده است. موقعیت و وضعیت کنشگر، عوامل خرد تبیین‌کننده بیگانگی اجتماعی افراد می‌باشد. جامعه آماری این پژوهش جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله مناطق ۲۲ گانه شهر تهران در سال ۱۳۹۲ بوده و با استفاده از فرمول کوکران ۳۷۵ نفر به عنوان نمونه مورد بررسی و از طریق نمونه‌گیری چندمرحله‌ای از مناطق جغرافیایی شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز تهران انتخاب شدند. سپس با استفاده از ابزار پرسشنامه، اطلاعات میدانی جمع‌آوری و در آزمون فرضیه‌های پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. رویکرد روش‌شناختی در پژوهش حاضر، رویکرد تحلیل سلسله مراتبی بود و با ساخت مدل سنجش، روابط بین متغیرهای پژوهش مورد تحلیل قرار گرفتند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد: بی‌هنجاری رایج‌ترین گونه بیگانگی در میان جوانان است و پس از آن بی‌معنایی در رتبه دوم، از خود بی‌زاری در رتبه سوم، انزوای اجتماعی در رتبه چهارم و بی‌قدرتی در رتبه آخر قرار دارند. همچنین پدیده بیگانگی اجتماعی در بین دختران و پسران جوان وضعیت یکسانی را داراست.

کلید واژه ها: بیگانگی، جوانان، تحلیل سلسله مراتبی، شهر نشینی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۴/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۳/۲

^۱ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

^۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی (نویسنده مسئول) Email: Mohsen.sari@yahoo.com

مقدمه

مطالعه تاریخ صد سال اخیر ایران نشان می‌دهد که کشور ما، بعد از ورود مدرنیته تا کنون، تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته به نحوی که وضعیت اقتصادی و اجتماعی آن بخصوص در شهرهای بزرگ کاملاً دگرگون شده است. در این راستا، بسیاری از مظاهر تمدن غرب از قبیل: بهبود سازمان و تأسیسات شهری، آموزش همگانی، شکل‌گیری احزاب، بهبود وضعیت بهداشت و درمان، ارتباطات و حمل و نقل و... به این شهرها راه یافته‌اند. در این میان، آنچه که در حوزه مطالعات توسعه، به ویژه در دو دهه اخیر بسیار بدان پرداخته شده است رابطه بین مدرنیته و مؤلفه‌های بومی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران بوده است. این تغییرات ارزشی و عدم تعادل‌های ناشی از آن، سبب‌ساز مجموعه‌ای از مسائل و مشکلات اجتماعی شده که تبلور آن را می‌توان در ناسازی‌ها و ناهنجاری‌های رفتاری و عقیدتی مشاهده کرد.

به‌طور کلی می‌توان گفت که ناسازی‌ها از آن رو به وجود آمده و تقویت می‌شوند که در اثر تغییرات، الگوهای مرجع در جامعه، دچار دگرگونی شده و در ترکیب خود با الگوهای جدید، چه الگوهای جدید زیستی (مثل شهرنشینی)، چه الگوهای ناشی از اشکال جدید فرهنگ مادی (گذران اوقات فراغت، پوشاک، تغذیه و...) و همچنین در سطوح متفاوت ارزش‌های جدید اجتماعی (کار صنعتی، آزادی بیان و...)، ایجاد گونه‌های ترکیبی کنش می‌کنند که در بسیاری از موارد می‌توان آن‌ها را به عنوان کنش بیگانه در نظر گرفت. به عبارت دیگر، تداخل میان تعلقات ارزشی در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در شرایط قدیم و جدید که می‌تواند منجر به شکل‌گیری این کنش‌ها گردد.

به نظر ما افراد با نوع کنشی که انجام می‌دهند، در پی آن هستند تا واقعیت‌های خارجی را با نظام ارزشی مورد قبول خود منطبق سازند. میزان انطباق واقعیت‌های خارجی با نظام ارزشی افراد است که سازگاری یا ناسازی افراد را با این واقعیت‌ها مشخص می‌سازد؛ به این ترتیب که اگر این انطباق تا حد بالایی حاصل شود، فرد وضع موجود را قابل قبول دانسته و با آن تعامل برقرار خواهد کرد. در غیر این صورت، ناسازی میان فرد و شرایط بیرونی به وجود خواهد آمد. در چنین وضعیتی، فرد خواهان تغییر وضع موجود خواهد بود. در کنش‌های جمعی نیز، وضع بدین منوال است. در عرصه جامعه می‌توان از ارزش‌های جمعی صحبت کرد. اگر چه این ارزش‌ها به طور کامل و برای همه افراد جامعه یکسان نیست، اما اغلب آن‌ها برای اکثریت جامعه ارزش مشترک محسوب می‌شوند و اصلاً به واسطه همین ارزش‌های مشترک است که می‌توان از ارزش‌های اجتماعی به عنوان یک وجود حقیقی صحبت کرد. در این عرصه نیز هماهنگی و انطباق ارزش‌های مشترک جمعی با واقعیت‌های بیرونی مطرح است. چنانچه این انطباق وجود نداشته باشد یا از بین برود، با جمعی مواجه خواهیم بود که با واقعیت بیرونی جامعه در آن حوزه خاص بیگانه شده و خواهان تغییر وضع موجود هستند. آن حوزه خاص ممکن است در هر یک از بخش‌های فرهنگی، اجتماعی و یا اقتصادی باشد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت عوامل ناساز در هر یک از حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی می‌توانند انطباق بین نظام ارزشی افراد و واقعیت خارجی جامعه را از بین برده و منجر به شکل‌گیری کنش بیگانه از سوی افراد شوند.

در وضعیت فعلی، با توجه به آن که جامعه ما یک جامعه جوان است، شاید بهترین قشری که بتوان کنش بیگانه را در رابطه با آن‌ها مطالعه کرد، جوانان می‌باشند. بنابراین، مسأله اصلی که در این پژوهش در پی پاسخ به آن هستیم، شناخت تأثیر عوامل ناساز فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بر بیگانه بودن نحوه کنش جوانان در نظام اجتماعی می‌باشد. به عبارت دیگر، ما در این مقاله در پی آن هستیم که درایم عوامل فوق‌الذکر چگونه می‌توانند بر شکل‌گیری گونه‌های مختلف کنش بیگانه جوانان در جامعه ایران تأثیر داشته باشند.

در این مقاله ما بیگانگی اجتماعی را در مفهوم جدائی اعضاء جامعه از نظام اجتماعی تعریف کرده و افراد رده سنی ۱۵ تا ۲۹ سال را به عنوان جوان در نظر گرفته‌ایم. سؤال اصلی پژوهش حاضر عبارتست از اینکه گونه‌های مختلف بیگانگی جوانان در تهران معاصر مشتمل بر چه مواردی است و چه تفاوتی بین وضعیت بیگانگی دختران و پسران جوان در تهران معاصر وجود دارد؟

مبانی و چارچوب نظری

شناخت تئوری‌های تبیین‌شده، شامل توده‌ای از عناوین و مسائل است که بر روی هم درک ما را از برنامه‌های تحقیقی بسیاری از علوم اجتماعی میسر می‌سازند. در این گفتار از دیدگاهی مهم‌ترین الگوپردازی‌های نظری در باب بیگانگی اجتماعی را طرح می‌کنیم. طبعاً مفاهیم و چشم‌اندازهای هر یک از این دستگاه‌های فکری متفاوت اند و مقصود از عرضه آنها هم بیان نظریات مختلف درباره ماهیت بیگانگی اجتماعی و هم کوشش برای دستیابی به الگو یا چشم‌انداز جامع‌تر است. مباحث نظری در رابطه با بیگانگی از منظر حوزه مطالعه و حیطه تفحص و تتبع را می‌توان در سه طبقه کلی قرار داد که عبارتند از:

۱- قلمرو حوزه فلسفه

۲- قلمرو جامعه‌شناسی و یا قلمرو نظام اجتماعی

۳- قلمرو روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی

در قلمرو حوزه فلسفه، نظریات: حرکت نزولی در عالم وجود و بیگانگی (نظریه افلاطون)، غبن انسان در قرارداد اجتماعی و بیگانگی (نظریه جان لاک)، تخلف از پیمان اجتماعی و بیگانگی (نظریه روسو)، عدم آگاهی از ذهن و بیگانگی (نظریه هگل)، از میان رفتن تفاوت‌های معنادار و بیگانگی (نظریه هایدگر)، را مورد بررسی قرار دادیم.

در قلمرو جامعه‌شناسی نظریات: فقدان خرد نسبت به واقعیت‌های هستی و بیگانگی (نظریه آگوست کنت)، تهی شدن انسان از خویش و بیگانگی (نظریه کارل مارکس)، زوال ارزش‌های عاطفی و بیگانگی (نظریه فردیناند تونیز)، عقلانیت ابزاری و بیگانگی (نظریه ماکس وبر)، انفصال فرد از هنجارهای اجتماعی و بیگانگی (نظریه امیل دورکیم)، بروکراتیزه شده افراطی و بیگانگی (نظریه کارل مانهایم)، کج‌رفتاری و بیگانگی اجتماعی (نظریه رابرت مرتون)، عقلانیت بدون برهان و بیگانگی (نظریه سی‌رایت میلز)، فردگرایی و بیگانگی (نظریه جرج زیمل)، عدم جذب‌شدگی خرده‌نظام‌ها و بیگانگی (نظریه تالکوت پارسونز)، عدم پیوند ذهنی و عینی بین فرد و محیط و بیگانگی (نظریه میچل)، اختلاف دیدگاه‌های فردی و اجتماعی و بیگانگی (نظریه کنیستون) و ناسازی عادت‌واره و میدان و بیگانگی (نظریه پیر بوردیو) را بررسی کردیم.

در قلمرو روان‌شناسی اجتماعی نظریات: بحران هویت و بیگانگی (نظریه اریش فروم)، ساختار بروکراسی جامعه مدرن و گونه‌های بیگانگی (نظریه ملوین سیمن)، عدم رضایت اجتماعی و بیگانگی (نظریه ادگار فردینبرگ)، ناهمسویی میان ارزش‌های خانواده و مدرسه و بیگانگی (نظریه ریچارد فلکس)، ناهمسویی و تضاد میان نظام‌های تربیتی و آموزشی و بیگانگی (نظریه دیوید رایزمن)، تضاد میان ارزش‌های تبلیغ شده با انتظارات اجتماعی و بیگانگی (نظریه اریک اریکسون)، فقدان خلاقیت‌های فردی و بیگانگی (نظریه گودمن)، ستیز نسلی و بیگانگی (نظریه لوئیس فیوئر)، رویگردانی از مشارکت و گونه‌های بیگانگی (نظریه ماری لوین)، احساسات نقش‌گیری منفی و بیگانگی (نظریه سوزان شات) و کالاگونه شدن احساسات و بیگانگی (نظریه آریلیها کشیلد) را مورد بررسی قرار دادیم.

همچنین نظر اندیشمندان معاصر جهان اسلام نسبت به بیگانگی را که عبارت بودند از: غربزدگی و بیگانگی (نظریه جلال آل احمد)، حلول هویت غیرانسانی در انسان و بیگانگی (نظریه دکتر علی شریعتی)، نیازهای کاذب در انسان و بیگانگی (نظریه حمید عنایت) و خودفراموشی و بیگانگی (نظریه اقبال لاهوری) نیز مورد بررسی قرار دادیم.

به نظر ما، از این میان، بخشی از نظریات ارائه شده در دو حوزه جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی نقاط قابل توجهی داشتند که در تبیین موضوع می‌توانستند مفید واقع شوند. لذا ضروری بود به هردوی این حوزه‌ها توجه کافی صورت گیرد. بر این اساس، چارچوب نظری این پژوهش نیز به صورت ترکیبی و با بهره‌گیری از نظریات تعدادی از صاحب‌نظران هر دو حوزه تدوین گردید. اما بیش از همه، از نظریه «هیستریسیس» یا «ناسازی» بوردیو و همچنین نظریه گونه‌های بیگانگی سیمن بهره گرفتیم.

در اینجا ابتدا مرور مختصری بر نظریه هیستریسیس بورديو که در ذیل نظریه «عادت‌واره» و «میدان» وی آورده شده است، خواهیم داشت و سپس استفاده از آن را در تدوین مدل نظری این پژوهش مورد بررسی قرار خواهیم داد. نظریه عادت‌واره و میدان از سوی بورديو به عنوان پاسخی به تقابل «ذهنیت‌گرایی» و «عینیت‌گرایی» رایج در علوم اجتماعی مطرح شد. مفهوم عادت‌واره با نگاهی تجربی به کنش افراد عنوان شد. افراد اغلب به طور تجربی احساس می‌کنند که عوامل آزادی هستند که تصمیمات روزمره خود را بر مبنای تصوراتی که از ویژگی‌های رفتاری و عکس‌العمل قابل پیش‌بینی دیگران دارند، اتخاذ می‌کنند. از سوی دیگر، کنش‌های اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی بر اساس قواعد اجتماعی شکل می‌گیرند. اما این قواعد برای انجام کنش‌ها به صورت قوانین مدون ارائه نمی‌شوند. اینها باعث شکل‌گیری پرسش‌های بنیادینی می‌شود که عادت‌واره در پی پاسخ دادن به آن است. همچنان که بورديو می‌گوید: «تمام تفکر من از این نقطه آغاز شد که چگونه رفتار می‌تواند بدون آنکه محصول تبعیت از قوانین باشد، حالتی قاعده‌مند پیدا کند» (بورديو، ۱۹۹۴ به نقل از بون‌ویتز، ۱۹۹۰). به بیان دیگر بورديو در پی این است که چگونه ساختار اجتماعی و عاملیت فردی می‌توانند با یکدیگر تلفیق شوند و (با استفاده از اصطلاحات دورکیم) چگونه «بیرونی» اجتماعی و «درونی» شخصی، به شکل دادن یکدیگر کمک می‌کنند.

از نظر بورديو عادت‌واره «ساختار ساخته شده و سازنده» ای است. این ساختار همراه با وضعیت گذشته و حال فرد مانند خاستگاه خانوادگی و تجربه‌های تحصیلی «ساختارمند» است. از طرف دیگر، از آنجا که عادت‌واره فرد به شکل گرفتن کنش‌های حال و آینده او کمک می‌کند، «سازنده» است. عادت‌واره «سازه‌ای» است که نه به طور اتفاقی و بدون طرح، بلکه به گونه‌ای نظام‌مند شکل گرفته است. این سازه دربرگیرنده نظامی از تمایلات است که اصول و باورها، ارزیابی‌ها و قضاوت‌ها و کنش‌ها و رفتار فرد را شکل می‌دهد. اصطلاح «تمایل» برای بورديو در تلفیق تصورات ساختاری و گرایش‌های فردی بسیار مهم است. وی در رابطه با عادت‌واره می‌گوید: «این امر ابتدا کنشی نظام‌مند را با معنایی نزدیک به واژه‌ای چون ساختار در ذهن متبادر می‌سازد، همچنین شیوه بودن یا چگونه بودن (خصوصاً حالت‌های جسمی) و به‌ویژه استعداد، آمادگی، گرایش، ترجیح و تمایل فرد را مشخص می‌سازد» (بورديو، ۱۹۷۷ به نقل از گرنفل، ۱۳۸۸).

از نظر بورديو این تمایلات یا گرایش‌ها ماندگار هستند یعنی با گذشت زمان باقی می‌مانند اما برای حفظ توانایی فرد در برخورد با واقعیت‌های گوناگون قابل تغییر می‌باشند. بنابراین عادت‌واره هم با «وضعیت بودن» ساخته شده و هم مولد کنش‌ها، باورها، تمایلات و احساسات در تطابق بر ساختار حاکم بر خود است. البته عادت‌واره به تنهایی عمل نمی‌کند، بلکه بورديو معتقد است کنش افراد محصول رابطه متقابل بین عادت‌واره و میدان است. بورديو معتقد است کنش نتیجه رابطه بین تمایلات شخص (عادت‌واره) و جایگاه او در میدان (سرمایه) است به گونه‌ای که امکان بروز آن در شرایطی خاص فراهم می‌گردد. در واقع سه ابزار تفکر اصلی بورديو یعنی عادت‌واره، میدان و سرمایه در ارتباط با یکدیگرند. بدین ترتیب، کنش‌ها صرفاً نتیجه عادت‌واره فرد نبوده بلکه نتیجه رابطه متقابل بین عادت‌واره شخص با وضعیت فعلی او در میدان هستند (گرنفل، ۱۳۸۸: ۱۰۵-۱۰۷).

بر طبق آنچه گفته شد، عادت‌واره و میدان، ساختارهایی مرتبط با یکدیگرند و ارتباط بین این ساختارهای مرتبط است که کلید درک کنش را به دست می‌دهد. این دو ساختار همگون هستند- یعنی ادراک‌هایی ذهنی و عینی از روابط نهفته در منطق اجتماعی را به دست می‌دهند- و به طور متقابل یکدیگر را می‌سازند، یعنی هر یک به شکل‌گیری دیگری کمک می‌کند. همچنین این نکته بسیار مهم است که هر دو مفهوم پویا هستند. بنابراین، ارتباط بین عادت‌واره و میدان جاری، پویا و ناتمام است. باید توجه داشت که این دو کاملاً بر هم منطبق نمی‌شوند، زیرا هر یک منطق درونی و تاریخ خاص خود را دارد. این امر، امکانی برای ارتباط بین ساختار میدان با عادت‌واره فراهم می‌سازد که بر اساس آن هر یک از اعضای میدان می‌تواند میزانی متفاوت از هماهنگی یا ناهماهنگی را داشته باشد. برای مثال می‌توان وضعیتی اجتماعی را در نظر گرفت که در آن یک فرد احساس یا تصور ناهمنوایی و بیگانگی با یک محیط را داشته باشد، همانند «ماهی خارج از آب». در این حالت فرد ممکن است تصمیم بگیرد به آنجا نرود و آنجا

را چنین توصیف کند: «آنجا جای امثال من نیست». یا اگر در آنجا هست، محل را ترک کند. در این صورت، ساختار عادت‌واره فرد با ساختار میدان اجتماعی هماهنگ نیست. برعکس، در وضعیتی اجتماعی که فرد در آن احساس راحتی می‌کند، همانند «ماهی در آب»، در این حالت عادت‌واره فرد با منطق میدان هماهنگ است. به عبارت دیگر، فرد با «باور عمومی» یا «قواعد بازی» نانوشته پشتوانه کنش در آن میدان، هماهنگ است و بنابراین احساس «به بازی گرفته شدن» را تجربه می‌کند. بنابراین، افراد جایگاه واقعی خود را در جهان اجتماعی می‌یابند و آن جایی است که تمایلات و داشته‌های آنها با یکدیگر پیوند می‌یابد و جایی است که در آن امکان رقابت داشته و بدین ترتیب به «انتظارات ذهنی از احتمالات عینی» دست خواهند یافت (همان: ۱۱۴-۱۱۷).

بر اساس آنچه گفته شد، عوامل اجتماعی می‌خواهند به سمت میدان‌ها (و جایگاه‌هایی درون آن میدان‌ها) جذب شوند که بیشترین انطباق را با تمایلات آن‌ها دارد و در پی آن هستند که تا از میدان‌هایی که در آن‌ها «برخورد بین عادت‌واره و میدان» وجود دارد، پرهیز نمایند. بر این اساس، از نظر بوردیو «ناسازی» پیامد منطقی تعریف او از «عادت‌واره» و «میدان» و رابطه تعیین‌کنندگی متقابل میان آنهاست.

همچنانکه عنوان شد، در تلقی بوردیو از عادت‌واره و میدان، «تغییر» پیامد منطقی این ارتباط است و تغییر در یکی ضرورتاً به تغییر در دیگری می‌انجامد. از آنجا که تغییر، پیش‌فرض تحلیل بوردیو است، طبعاً در تحلیل‌های اجتماعی او دلایل روشن در این باب وجود ندارد. از نظر بوردیو سرگذشت افراد حاصل تراکم سرمایه اقتصادی و نمادینی است که عادت‌واره آنها را شکل می‌دهد. این فرآیند مستمر است لذا عادت‌واره وضعیتی دائماً در حال تغییر و تحول دارد. چنانچه وی در «به عبارتی دیگر» می‌نویسد: «عادت‌واره به مثابه محصول شرایط تعیین‌کننده اجتماعی و تاریخ (بر خلاف شخصیت) در حال دگرگونی مداوم است» (بوردیو، ۱۹۹۴ به نقل از گرنفل، ۱۳۸۸). سرمایه نمادین هر فرد نه تنها در حال تغییر است، بلکه در واکنش به وضعیت و ساختار متغیر میدان دائماً در سیلان و جریان دگرگونی قرار دارد. تغییر یافتگی و قابلیت تغییرپذیری عادت‌واره به ساخت‌یابی متعاقب میدان در فرآیند متلاطم و پیوسته تغییر باز می‌گردد.

در شرایط ثبات فردی و اجتماعی، تغییر به آرامی در مسیرهای قابل پیش‌بینی روی می‌دهد و هر فرد به مثابه «ماهی در آب» است و می‌توان گفت عادت‌واره و میدان، در سازگاری با هم قرار دارند. در این حالت اندیشه بوردیو تغییرات درونی و تحولات نسلی را تبیین می‌کند. از نظر وی «عادت‌واره مدام در واکنش به تجربیات جدید تغییر می‌کند» (بوردیو، ۲۰۰۰ به نقل از گرنفل، ۱۳۸۸). اما در شرایط دیگر و به طور خاص در مقاطع بحرانی، عادت‌واره باید به تغییرات بنیادی و گاه فاجعه‌بار میدان پاسخ گوید، اما چنین واکنشی زمان‌بر است. در شرایطی که ساختار میدان به کلی تغییر می‌کند و چیز جدیدی ظهور پیدا می‌کند، موقعیت‌های جدید در میدان (که غالباً موقتی هستند)، به وجود می‌آیند. عادت‌واره در پاسخ به این موقعیت‌های جدید، تغییر می‌کند، اما جایی که موقعیت‌های میدان یک فرد هنوز در حال شکل‌گیری هستند، این تغییر چندان قابل پیش‌بینی نیست. در این حالت و وقتی که تغییرات مشخص و تعیین‌یافته نیستند، ناسازی واژه‌ای برای توصیف گسست میان عادت‌واره و میدان و پیامدهای آن در طول زمان است (گرنفل، ۱۳۸۸: ۲۰۵-۲۰۶).

مارکس واژه «بیگانگی» را برای توصیف افرادی که در جامعه سرمایه‌داری از کار خود جدا می‌شدند استفاده می‌کرد. همچنین دورکیم نیز در «قواعد روش جامعه‌شناسی» (۱۹۳۸) و «خودکشی» (۱۹۵۲) واژه «آنومی» را برای تحلیل رابطه بی‌سامان فرد با جامعه‌ای که فاقد هنجارهای هدایت‌کننده رفتار است، به کار برده است. در هر دو این نظریات پیش‌فرض تعیین‌کنندگی جامعه وجود دارد اما بوردیو این امر را نمی‌پذیرد، از این جهت او واژه‌ای را برمی‌گزیند که ناظر بر نگرش علمی به رابطه فرد و جامعه و عین و ذهن باشد و از این جهت واژه ناسازی به کیفیت میدان و افراد درون فضای اجتماعی مربوط می‌شود.

همچنان که اشاره شد، ریشه تاریخی واژه «ناسازی» به تحقیقات علمی مربوط می‌شود. نگاهی مختصر به ریشه علمی این واژه، پیش‌زمینه و کاربردهای آن را مشخص می‌کند. بر اساس فرهنگ انگلیسی آکسفورد، اولین اطلاعاتی که از استفاده از این واژه ثبت شده، در زمینه علمی بوده است. در سال ۱۸۸۱، جی.جی. اوینگ که در زمینه اثرات مغناطیس تحقیق می‌کرد، در جلسه انجمن سلطنتی عنوان کرد: «در پس تغییرات در هنگام چرخش، وقتی که قطب‌بندی باشد، اثر ناسازی وجود دارد» (فرهنگ آکسفورد، ۱۹۸۹: ۹). می‌بینیم که این تعریف دو واژه کلیدی را در خود دارد مفهوم تغییر و تأخر زمانی. بعدها در سال ۱۹۶۵ این واژه از سوی گورسی در رابطه با «کشسانی» به کار رفت. وی عنوان ساخت: «هرگاه بدن آدمی پدیده ناسازی یعنی حالتی که بازگشت به شکل و اندازه طبیعی کند یا غیرممکن شود، را از خود بروز دهد، به اندازه کافی انعطاف ندارد (فرهنگ آکسفورد، ۱۹۸۹: ۹). این برداشت‌های علمی معانی دیگری از ناسازی را برای ما روشن می‌سازند. نوعی ناسازگاری یا انطباق ناقص میان دو عنصر که در گذشته با هم هماهنگی و انتظام داشتند و امکان تغییر آن‌ها همیشه وجود دارد. این معانی ناسازی را به عنوان یک مفهوم علمی برجسته می‌سازد: وقتی دو عنصر به لحاظ هستی‌شناسی قابل تفکیک اما به هم وابسته هستند. نزد بوردیو این دو عنصر میدان و عادت‌واره هستند. ناسازی، آن گونه که بوردیو در نوشته‌های خود به کار برده همین خط سیر را پی می‌گیرد و و ناظر بر گسست و شکاف در رابطه متقابل عادت‌واره و ساختار میدان است که دیگر با هم تناظر و تطابق ندارند.

بوردیو بحث «ناسازی» را در تعدادی از آثار خود مورد بررسی قرار داده است و در هر یک از این آثار به یک یا تعدادی از عوامل تأثیرگذار بر این امر پرداخته است. از آنجا که ما نیز در پژوهش حاضر به دنبال به دنبال شناسایی این عوامل ایجاد ناسازی که به بیگانگی فرد منجر خواهند شد، می‌باشیم؛ لذا در این بخش مرور کوتاهی بر این آثار خواهیم داشت.

اولین مثال بوردیو درباره اثر ناسازی در کتاب «مراسم ازدواج در بی‌آرن» (۲۰۰۲) آمده است. در این کتاب بوردیو به توصیف بحرانی می‌پردازد که به واسطه تحولات سراسری فرانسه در بی‌آرن اتفاق افتاد و مشخصاً ساختار و روابط طیفی از از میدان‌های اجتماعی-اقتصادی را تحت تأثیر قرار داد. در این نوشته بوردیو نشان می‌دهد که وقتی ساختارهای میدان محلی به واسطه تحرک گسترده جغرافیایی دستخوش تغییر شود، شکافی میان تمایلات پایدار (عادت‌واره) و ساختارهای نوین میدان به وجود می‌آید که باعث می‌شوند رسوم جاافتاده محلی که مبتنی بر علائق سنتی ریشه‌دار بودند، کارکرد خود را به تدریج از دست بدهند (گرنفل، ۱۳۸۸: ۲۱۲). می‌توان گفت که از نظر بوردیو در اینجا ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی عامل ناسازی و بیگانگی ناشی از آن است.

بوردیو همچنین در رابطه با تحولات اجتماعی در الجزایر نیز می‌نویسد: «در این مورد وقتی میدان دستخوش بحرانی بزرگ شود، مناسبات آن و (حتی قواعد آن) کاملاً متحول می‌شود». نبرد استقلال در الجزایر از این دست بحران‌ها بود. به خاطر جنگ و ازهم‌گسیختگی سریع و خشن ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود، ساختارهای میدان و سرمایه نمادین که عادت‌واره را شکل می‌دادند، به روی هم باز شده بود. از این رو موقعیت‌های زیادی در میدان جدید برای جای‌گیری افراد ایجاد شده بود، اما این موقعیت‌ها ضمانت و ثبات کمی داشتند. یعنی افراد بجای فقدان هنجار با انبوهی از هنجارهای متنوع روبرو بودند (همان: ۲۱۳). بنابراین در اینجا از نظر بوردیو عدم پای‌بندی کنشگر به ارزش‌های هنجاری پیشین یکی از عوامل موثر بر ناسازی و بیگانگی ناشی از آن می‌باشد.

همچنین وی در رابطه با رفتار اقتصادی روستائیان در الجزایر در آن زمان نیز معتقد بود جامعه روستایی در الجزایر دستخوش نوعی «شتاب تاریخی» شد. در نتیجه اشکال مختلفی از نهادهای اقتصادی ایجاد گردید. اشکالی که نشان‌دهنده شکافی عمیق از گذشت چندین سده بود و باعث جداسدن افراد از یکدیگر و پیدایش تمایلات متضاد گردید (بوردیو، ۲۰۰۰ به نقل از گرنفل، ۱۳۸۸). ورود اقتصاد پولی و تحمیل آن به دنیای روستائیان الجزایر آنان را وادار به اتخاذ روش‌هایی جدید ساخت. شکل‌گیری «عادت‌واره مناسب اقتصادی» متضمن نگرشی جدید به اقتصاد بود که در آن رفتار اقتصادی از منطق خاص خود برخوردار بود. منطقی که با

با اصول حاکم بر روابط معمول اجتماعی به‌ویژه روابط خویشاوندی کاملاً متمایز است. البته روستاییان برای مدتی توانستند کنش‌های سنتی خود را همچنان حفظ کنند، اما سرانجام تسلیم شدند (همان). وی در کتاب «سیره‌روزی جهان» (۱۹۹۹) از مثال‌هایی مبتنی بر تحلیل تجربی اثر ناسازی در سطح فردی استفاده می‌کند. به عنوان مثال یک خانواده الجزایری در پاریس، از مشکلاتی که خود و بچه‌هایشان به عنوان مهاجر با آن روبرو بوده‌اند، صحبت می‌کنند. در یکی از مثال‌ها، یک زوج میانسال از طبقه کارگر نوعی «ناسازی مضاعف» را تجربه کرده‌اند. تمایلات آنها (عادت واره) نه با جماعت همسایگان آنها هماهنگ بود (ناسازی فرهنگی) و نه با افول شرایط اقتصادی و اشتغال در کارخانه‌های محلی (ناسازی اقتصادی). با ورشکستگی کارخانه‌های فولاد، شرایط میدان اقتصادی عوض شده بود. عادت واره این خانواده تغییر اندکی کرده بود اما میدان اقتصادی در سطح کلان زیر و رو شده بود (همان). بنابراین به نظر می‌رسد در این مثال از نظر بوردیو ضعف در نظام اقتصادی یکی از عوامل موثر بر ناسازی و بیگانگی ناشی از آن می‌باشد.

مثال دیگر در کتاب سیره‌روزی جهان چیزی است که بوردیو آن را «زندگی دوگانه» نامیده است. در این مثال زنی که از نسل سوم مهاجران اسپانیایی در فرانسه است توانسته به کمک تحصیل در دانشگاه، موقعیت مناسبی را در میدان و در مسیر پیشرفت اجتماعی داشته باشد. اما این تغییرات در عادت واره سبب ایجاد مشکل در رابطه او با همسر و دخترانش می‌شود. دیگر نمی‌داند چه کسی است و جایش کجاست؟ زندگی خانوادگی وی دچار آسیب می‌شود. خودش در این زمینه می‌گوید: «من واقعا خودم را وقف خود و کارم کرده‌ام و دخترانم را درست زمانی که به من احتیاج دارند تنها گذاشته‌ام» (همان). به نظر می‌رسد در این مثال از نظر بوردیو فردگرایی خودخواهانه یکی از عوامل موثر بر ناسازی و بیگانگی ناشی از آن می‌باشد.

همچنین بوردیو در کتاب «انسان دانشگاهی» (۱۹۸۸) به شدت بر ساختار دنیای دانشگاهی فرانسه در دوره جنبش‌های دانشجویی سال ۱۹۶۸ متمرکز شده است. چنانچه می‌نویسد: «تمام چیزهایی که نظم کهن را تشکیل می‌دادند، آزادی‌های نامحسوس و همکاری و همدستی که در میان افراد در یک محیط اجتماعی وجود داشت، دوستی‌ها و نزدیکی‌های آمیخته با احترام که میان نسل‌های متوالی در یک خانواده برقرار بود، همگی در حال نابودی بود» (بوردیو، ۱۹۸۸ به نقل از گرنفل ۱۳۸۸). تحلیل‌های تجربی وی در این رابطه شکاف میان اساتید و مربیان را نشان می‌دهد. شکافی عمیق میان آرمان‌های فروکوفته در بحران جایگزینی ناشی از تغییر شرایط استخدام و عادت واره تازه متولد شده مربیان بلندپرواز. به نظر می‌رسد در این مثال از نظر بوردیو تضعیف تعهد جمعی یکی از عوامل موثر بر ناسازی و بیگانگی ناشی از آن می‌باشد.

از آنجا که ما در این پژوهش تأثیر عوامل ناساز فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بر بیگانگی بودن نحوه کنش جوانان در نظام اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهیم. یعنی، در پی آن هستیم که دریابیم عوامل ساختاری فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شکل‌دهنده میدان چگونه بر عادت واره‌های جوانان تأثیر گذاشته و شکل‌گیری کنش بیگانگی را در این عاملان اجتماعی سبب می‌شوند، با بهره‌گیری از نظریات بوردیو، ضعف نظام اقتصادی، ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی، تضعیف تعهد جمعی، عدم پای‌بندی کنشگر به ارزش‌های هنجاری و فردگرایی خودخواهانه را از عوامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم.

همچنین از نظر ما استفاده از رسانه‌های بیگانه می‌تواند عاملی در جهت ناسازی میدان فرهنگی و عادت واره جوانان باشد. بر این اساس، ما گرایش به استفاده از رسانه‌های بیگانه را نیز به عنوان یکی دیگر از عوامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم.

همچنین در رابطه با عوامل موثر بر بیگانگی جوانان با بهره‌گیری از نظریات گوتربوک و لاندن و نیز زتومکا و همچنین گامبتا عدم اعتماد اجتماعی را به عنوان یکی از عوامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم.

با بهره‌گیری از نظریات استارک و بین بریج، برگر و نیز یونگ و ویلسون ضعف در دینداری را به عنوان دیگر عامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم. با بهره‌گیری از نظریات وایزبرگ و اینگلهارت و نیز فریدنبرگ عدم رضایت اجتماعی را به عنوان دیگر عامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم.

صاحب‌نظر دیگری که در تدوین چارچوب نظری پژوهش از آرای وی استفاده کرده‌ایم، سیمن بی شک در زمره نخستین روان‌شناسانی است که کوشید مفهوم بیگانگی روانی را در قالبی منظم و منسجم تدوین و تعریف نماید. وی بدو برای پندار که بیگانگی معلول علتی واحد است خط بطلان می‌کشد. به نظر سیمن واژه بیگانگی امروزه چنان تداول و عمومیت دارد که در تبیین هر چیز بدان رجوع می‌شود.

او در اشاره به رواج و توسعه این مفهوم در جامعه معاصر این نکته را متذکر می‌شود که ساختار بروکراسی جامعه مدرن شرائطی را ایجاد و ابقاء کرده است که در آن انسان‌ها قادر به فراگیری نحوه و چگونگی کنترل عواقب و نتایج اعمال و رفتارهای خود نیستند. نحوه کنترل و مدیریت جامعه بر سیستم پاداش اجتماعی به گونه‌ای است که فردارتباطی را بین رفتار خود و پاداش ماخوذه از جامعه نمی‌تواند برقرار کند و در چنین وضعیتی است که احساس بیگانگی بر فردمستولی گردیده و او را به کنش منفصلانه و ناسازگارانه در قبال جامعه سوق می‌دهد (به نقل از محسنی تیریزی، ۱۳۷۰: ۶۷).

سیمن کوشیده ضمن ارائه تعریفی مفهومی از بیگانگی و مشخص نمودن تیپولوژی آلیناسیون، صور و انواع تظاهرات کنش بیگانه را در پنج نوعی قابل تمیز که بنظر وی رایج‌ترین و متداول‌ترین صور کاربرد مفهومی واژه در ادبیات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نشان دهد؛ که عبارتند از:

الف- بی قدرتی

عبارت است از احتمال و یا انتظار متصوره از سوی فرد در قبال بی‌تاثیری عمل خویش و یا تصور این باور که رفتار او به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار منجر نبوده و وی را به هدفی که براساس آن کنش او تجهیز گردیده رهنمون نیست. سیمن معتقد است که این مفهوم از بیگانگی بیش از صور دیگر آن در ادبیات معاصر کاربرد دارد.

ب- بی‌معنایی یا بی‌محتوائی

این شکل از بیگانگی به نظر سیمن زمانی مشهود است که فرد در باور و عقیده دچار ابهام و تردید و شک است. یعنی نمی‌داند که به چه اعتقاد داشته باشد. در تصمیم‌گیری‌ها عقیده خود را با استانداردهای موجود در جامعه خویش نمی‌تواند تطبیق دهد. به عبارت دیگر، وی در تخمین و پیش‌بینی بالنسبه دقیق رفتار دیگران و نیز برآورد عواقب و نتایج رفتار خود با دشواری روبروست.

ج- بی‌هنجاری یا نابهنجاری

به عقیده سیمن بی‌هنجاری همچون بی‌قدرتی و بی‌معنایی وضعیتی فکری و ذهنی است که در آن فرد احتمال را بحد مفرط بر خود مفروض و متصور می‌دارد که تنها کنش‌هایی فرد را به حوزه‌های هدف نزدیک می‌سازد، که مورد تأیید جامعه نیستند.

د- انزوای اجتماعی

واقعیتی فکری است که در آن فرد عدم تعلق و وابستگی و انفصال تامه‌ای را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت فرد همچنین دارای اعتقاد و باور نازلی نسبت به مکانیسم ارزش‌گذاری و سیستم پاداش اجتماعی است و با هر آنچه که از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است خود را هم‌عقیده و هم‌سو نمی‌بیند. انزوای اجتماعی مع‌هذا از نظر سیمن به مفهوم فقدان سازگاری فرد با زمینه اجتماعی خویش نبود بلکه مبین انفکاک فکری فرد از استانداردهای فرهنگی است.

ه- از خود بی‌زاری یا تنفراز خویش

سیمن میزان و درجه هر رفتار را براساس پاداش‌های مورد انتظار آتی می‌بیند و چون مارکس معتقد است پاداش منحصر در خود عمل نهفته نیست بلکه نسبت به کارامری خارجی است.

بنظر سیمن در دنیای صنعتی انسان در بسیاری از حرف و مشاغل در روابط تولیدی خاصی واقع می‌شود که در آن کار و تولید فرد را دیگر به هدف و تعالی مورد انتظار رهنمون نیست. او کار می‌کند بدون آنکه به ارزش واقعی کار خود واقف باشد و از نتایج کار خویش محفوظ و متمتع گردد. نتیجه زوال و از دست رفتن مفهوم واقعی کار و آغاز نفی خود و تولید است. در چنین وضعیتی فرد

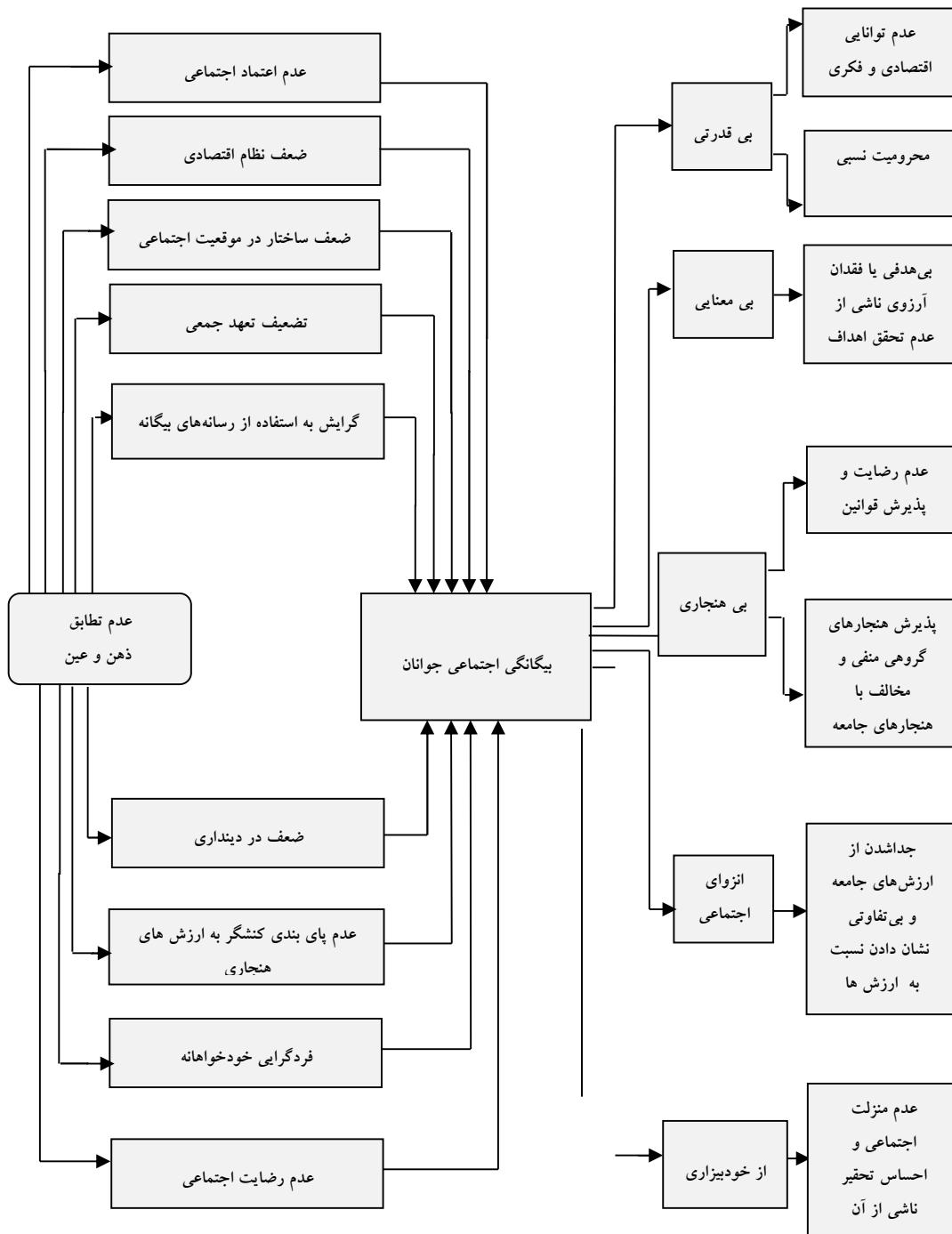
شانس و فرصت لازم را جهت خلق و تولید محصولی که او را راضی و خرسند سازد نیست و به نوعی احساس انزجار از روابط اجتماعی تولید گرفتار است (به نقل از محسنی تبریزی، ۱۳۷۰).

با بهره‌گیری از نظریات بوردیو، ضعف نظام اقتصادی، ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی، تضعیف تعهد جمعی، عدم پای‌بندی کنشگر به ارزش‌های هنجاری و فردگرایی خودخواهانه را از عوامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم. همچنین از نظر ما استفاده از رسانه‌های بیگانه می‌تواند عاملی در جهت ناسازی میدان فرهنگی و عادت‌واره جوانان باشد. بر این اساس، ما گرایش به استفاده از رسانه‌های بیگانه را نیز به عنوان یکی دیگر از عوامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم.

همچنین در رابطه با عوامل موثر بر بیگانگی جوانان با بهره‌گیری از نظریات گوتربوک و لاندن و نیز زتومکا و همچنین گامبتا عدم اعتماد اجتماعی را به عنوان یکی از عوامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم. با بهره‌گیری از نظریات استارک و بین بریج، برگر و نیز یونگ و ویلسون ضعف در دینداری را به عنوان دیگر عامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفته‌ایم. با بهره‌گیری از نظریات وایزبرگ و اینگلهارت و نیز فریدنبرگ عدم رضایت اجتماعی را به عنوان دیگر عامل موثر بر بیگانگی جوانان در نظر گرفتیم.

هدف اصلی این پژوهش مطالعه گونه‌های مختلف بیگانگی اجتماعی در بین جوانان است که با استفاده از نظریات سیمن در نظر گرفته‌ایم. سیمن با مشخص نمودن گونه‌شناسی بیگانگی، صور و انواع تظاهرات کنش بیگانه را در پنج گونه بی‌قدرتی، بی‌معنایی، بی‌هنجاری، انزوای اجتماعی و از خودبیزاری عنوان ساخته است. همچنین در این پژوهش ما کنش بیگانه را با استفاده از نظریات سیمن در نظر گرفته‌ایم. همچنان‌که عنوان شد، سیمن با مشخص نمودن گونه‌شناسی بیگانگی، صور و انواع تظاهرات کنش بیگانه را در پنج گونه به شرح زیر عنوان ساخته است: در این پژوهش ما بی‌قدرتی را با دو شاخص کلی «عدم توانایی اقتصادی و فکری» و «محرومیت نسبی» مورد سنجش قرار داده‌ایم. بی‌معنایی را با شاخص کلی «بی‌هدفی یا فقدان آرزوی ناشی از عدم تحقق اهداف» مورد سنجش قرار داده‌ایم. بی‌هنجاری را با دو شاخص کلی «عدم رضایت و پذیرش قوانین مدون» و «پذیرش هنجارهای گروهی منفی و مخالف با هنجارهای جامعه» مورد سنجش قرار داده‌ایم. انزوای اجتماعی را با شاخص کلی «جدا شدن از ارزش‌های جامعه و بی‌تفاوتی نشان دادن نسبت به ارزش‌ها» مورد سنجش قرار داده‌ایم. از خود بیزاری را با شاخص کلی «عدم منزلت اجتماعی و احساس تحقیر ناشی از آن» مورد سنجش قرار داده‌ایم. بر اساس مولفه‌های نظری که بدان‌ها اشاره شد، مدل نظری پژوهش حاضر به صورت زیر خواهد بود:

مدل نظری پژوهش عوامل موثر بر بیگانگی اجتماعی جوانان



روش تحقیق

جامعه آماری یا جمعیت مورد تحقیق این پیمایش جوانان رده سنی ۱۵ الی ۲۹ ساله کلیه مناطق شهر تهران در سال ۱۳۹۲ بوده است که براساس برآوردهای حاصل از اطلاعات موجود در مرکز آمار ایران که حاصل از سرشماری سال ۱۳۹۰ می باشد، این تعداد برابر ۴۶۵۷۷۱۶ نفر می باشد. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران با ضریب اطمینان ۹۵٪/معادل ۳۵۰ نفر بدست آمد. به منظور خنثی کردن اثرات پرسشنامه های ناقص یا مفقوده و در جهت ارتقاء دقت نمونه، تعداد ۲۵ نفر به حجم نمونه اضافه شدند و بنابراین اطلاعات ۳۷۵ نفر پاسخگو مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. در این پژوهش از روش نمونه گیری چندمرحله ای تصادفی استفاده شده است. بدین صورت که سه معیار منطقه جغرافیایی شهری، جنس و گروه های سنی پاسخگویان در ابتدا مدنظر

قرار گرفتند. بدین ترتیب ابتدا شهر تهران به پنج منطقه جغرافیایی شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز تقسیم شد. سپس متناسب با توزیع جغرافیایی، جنسی و سنی حاصل از سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰، تعداد نمونه‌های مورد بررسی به تفکیک گروه‌های جغرافیایی، جنسی و سنی در هر منطقه به دست آمد. در پژوهش حاضر، ابزار مورد استفاده برای جمع‌آوری اطلاعات و دستیابی به پاسخ سئوالات و آزمون فرضیه‌ها، پرسشنامه محقق ساخته بوده که به صورت حضوری در اختیار نمونه‌های منتخب قرار گرفت. پس از جمع‌آوری اطلاعات از طریق پرسشنامه، داده‌ها در دو بخش توصیفی و استنباطی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. در بخش توصیفی از آماره‌های توصیفی از قبیل توزیع فراوانی استفاده شده است. در بخش استنباطی نیز با بهره‌گیری از مدل تحلیل سلسله مراتبی، روابط میان متغیرها مورد بررسی قرار گرفت. لازم به ذکر است که تحلیل‌های آماری صورت گرفته در بخش توصیفی به کمک نرم‌افزار (Spss) و مدل‌سازی و تحلیل‌های استنباطی به کمک نرم افزار (Expert Choice) انجام شده است.

یافته‌های تحقیق

در رابطه با گونه‌های مختلف بیگانگی اجتماعی، به یافته‌های زیر دست یافتیم.

بی‌قدرتی: همچنان که عنوان شد، بی‌قدرتی گونه‌ای از بیگانگی است که عبارت است از احتمال و یا انتظار متصوره از سوی فرد در قبال بی‌تأثیری عمل خویش و یا تصور این باور که رفتار او به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نبوده و وی را به هدفی که براساس آن کنش او تجهیز گردیده رهنمون نیست. داده‌های میدان در رابطه با متغیرهای تشکیل دهنده این شاخص، به شرح زیر است:

در رابطه با "عدم خلاقیت فردی و آزادی عمل در امور زندگی" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۸٫۸ درصد خیلی کم، ۲۸٫۸ درصد کم، ۲۹٫۶ درصد متوسط، ۸٫۸ درصد زیاد، ۱۶٫۵ درصد خیلی زیاد و ۱٫۳ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "ناتوانی در کسب شغل" پاسخ‌ها عبارتست از: ۳۱٫۲ درصد خیلی کم، ۲۶٫۱ درصد کم، ۲۵٫۱ درصد متوسط و ۱۱٫۵ درصد زیاد و ۳٫۲ درصد خیلی زیاد و ۲٫۹ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "ناتوانی در ادامه تحصیل" پاسخ‌ها عبارتست از: ۴۴ درصد خیلی کم، ۲۳٫۵ درصد کم، ۱۹٫۲ درصد متوسط، ۹٫۳ درصد زیاد، ۳٫۲ درصد خیلی زیاد و ۰٫۸ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

بی‌معنایی: همچنان که عنوان شد، بی‌معنایی گونه‌ای از بیگانگی است که فرد در باور و عقیده دچار ابهام و تردید و شک است. یعنی نمی‌داند که به چه اعتقاد داشته باشد. در تصمیم‌گیری‌ها، عقیده خود را با استانداردهای موجود در جامعه خویش نمی‌تواند تطبیق دهد. به عبارت دیگر، وی در تخمین و پیش‌بینی بالنسبه دقیق رفتار دیگران و نیز برآورد عواقب و نتایج رفتار خود با دشواری روبروست. داده‌های میدان در رابطه با متغیرهای تشکیل دهنده این شاخص، به شرح زیر است:

در رابطه با "عدم رضایت از اعمال خود در دوران جوانی" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۹٫۱ درصد خیلی کم، ۲۵٫۹ درصد کم، ۲۸٫۳ درصد متوسط، ۱۰٫۷ درصد زیاد، ۵٫۱ درصد خیلی زیاد و ۱٫۱ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "احساس روزمره‌گی" پاسخ‌ها عبارتست از ۲۷٫۷ درصد خیلی کم، ۲۵٫۹ درصد کم، ۲۶٫۹ درصد متوسط، ۱۲٫۸ درصد زیاد، ۵٫۹ درصد خیلی زیاد و ۰٫۸ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

بی‌هنجاری: همچنان که پیش‌تر نیز عنوان شد، بی‌هنجاری گونه‌ای از بیگانگی است که شامل وضعیتی فکری و ذهنی است که در آن فرد این احتمال را بحد افراطی بر خود مفروض و متصور می‌دارد که تنها کنش‌هایی فرد را به حوزه‌های هدف نزدیک می‌سازد که مورد تأیید جامعه نیستند. داده‌های میدان در رابطه با متغیرهای تشکیل دهنده این شاخص، به شرح زیر است:

در رابطه با "عدم رضایت و پذیرش قوانین مدون" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۳٫۵ درصد خیلی کم، ۳۰٫۹ درصد کم، ۳۰٫۴ درصد متوسط، ۱۰٫۹ درصد زیاد، ۲٫۴ درصد خیلی زیاد و ۱٫۹ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "احساس تبعیض" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۶,۷ درصد خیلی کم، ۲۶,۱ درصد کم، ۲۱,۶ درصد متوسط، ۱۷,۱ درصد زیاد، ۷,۲ درصد خیلی زیاد و ۱,۳ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "نبودن شرایط و ابزارهای مناسب برای رسیدن به اهداف مورد نظر" پاسخ‌ها عبارتست از: ۱۸,۱ درصد خیلی کم، ۲۱,۱ درصد کم، ۳۱,۵ درصد متوسط، ۲۱,۶ درصد زیاد، ۶,۷ درصد خیلی زیاد و ۱,۱ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

انزوای اجتماعی: همچنان که عنوان شد، انزوای اجتماعی گونه‌ای از بیگانگی است که در آن فرد عدم تعلق و وابستگی و به عبارت دیگر انفعال تامه‌ای را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت فرد دارای اعتقاد و باور نازلی نسبت به مکانیسم ارزش‌گذاری و سیستم پاداش اجتماعی است و با آنچه که از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است خود را هم عقیده و هم سو نمی‌بیند. داده‌های میدان در رابطه با متغیرهای تشکیل دهنده این شاخص، به شرح زیر است:

در رابطه با "پذیرفتن ارزشهای رایج" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۳,۵ درصد خیلی کم، ۳۰,۹ درصد کم، ۳۰,۴ درصد متوسط، ۱۰,۹ درصد زیاد، ۲,۴ درصد خیلی زیاد و ۱,۹ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "بی اعتمادی و سوء ظن" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۹,۹ درصد خیلی کم، ۳۳,۹ درصد کم، ۲۲,۱ درصد متوسط، ۸,۸ درصد زیاد، ۴ درصد خیلی زیاد و ۱,۳ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "احساس ناامنی و ترس" پاسخ‌ها عبارتست از: ۳۲ درصد خیلی کم، ۲۹,۶ درصد کم، ۲۲,۴ درصد متوسط، ۱۱,۵ درصد زیاد، ۴ درصد خیلی زیاد و ۰,۵ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

در رابطه با "بی تفاوتی نسبت به ارزشها" پاسخ‌ها عبارتست از: ۳۱,۷ درصد خیلی کم، ۳۰,۹ درصد کم، ۲۴,۵ درصد متوسط، ۷,۲ درصد زیاد، ۳,۲ درصد خیلی زیاد و ۲,۴ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

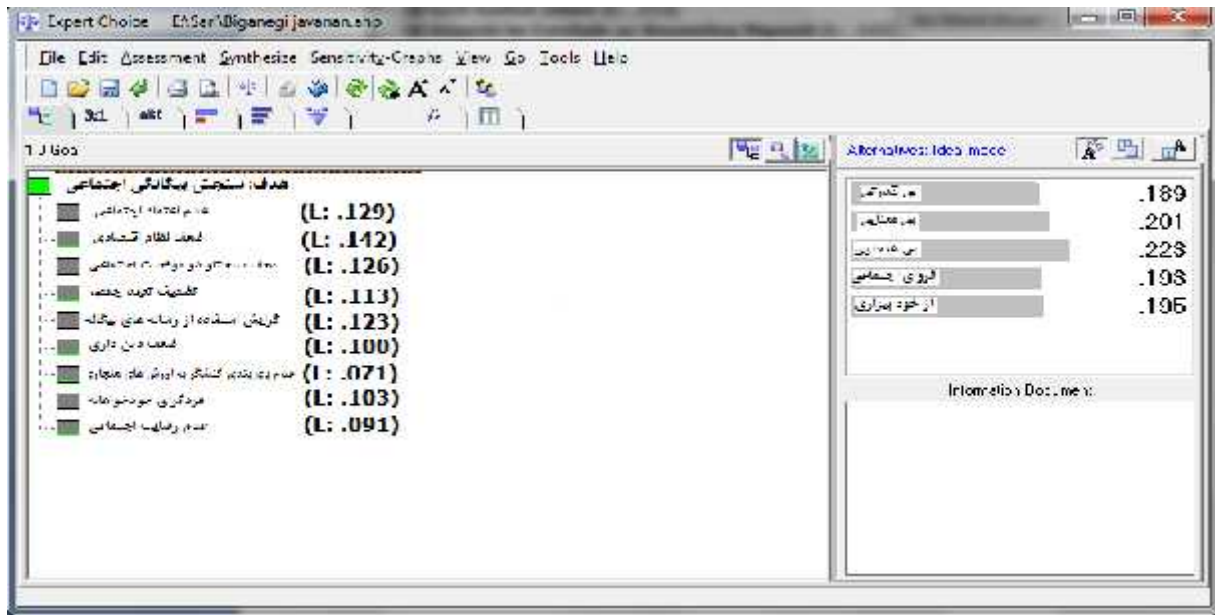
در رابطه با "جداشدن از ارزشهای جامعه" پاسخ‌ها عبارتست از: ۳۱,۵ درصد خیلی کم، ۳۴,۴ درصد کم، ۲۱,۳ درصد متوسط، ۷,۲ درصد زیاد، ۳,۵ درصد خیلی زیاد و ۲,۱ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

از خود بی‌زاری: همچنان که پیش‌تر نیز عنوان شد، از خود بی‌زاری گونه‌ای از بیگانگی است که در آن فرد از شانس و فرصت لازم جهت خلق و تولید فعالیتی که او را راضی و خرسند سازد نیست و به نوعی احساس انزجار از روابط اجتماعی کاری گرفتار است. داده‌های میدان در رابطه با متغیرهای تشکیل دهنده این شاخص، به شرح زیر است:

در رابطه با "عدم دریافت پاداش مناسب در قبال انجام امور (مادی- معنوی)" پاسخ‌ها عبارتست از: ۲۶,۷ درصد خیلی کم، ۲۲,۷ درصد کم، ۲۸,۵ درصد متوسط، ۱۲,۸ درصد زیاد، ۷,۲ درصد خیلی زیاد و ۲,۱ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

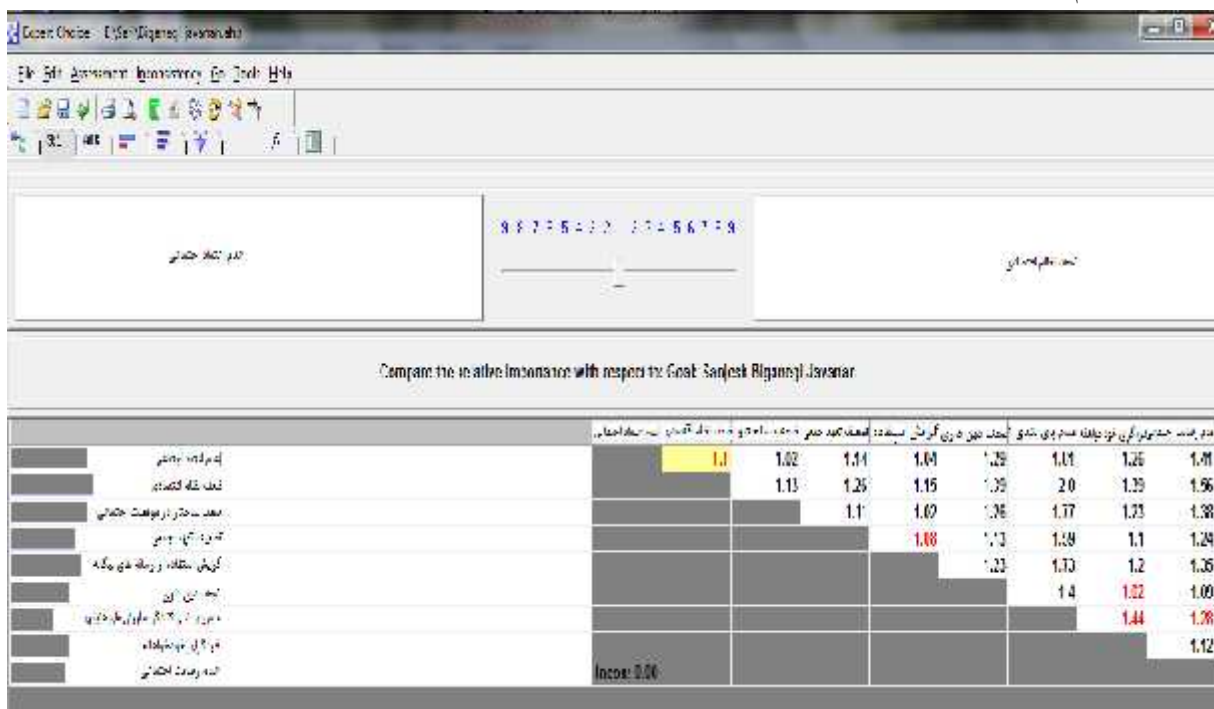
در رابطه با "نبودن اعتبار اجتماعی" پاسخ‌ها عبارتست از: ۳۵,۲ درصد خیلی کم، ۲۹,۹ درصد کم، ۲۳,۵ درصد متوسط، ۷,۲ درصد زیاد، ۲,۷ درصد خیلی زیاد و ۱,۶ درصد بدون پاسخ. بین جنسیت و سن و عبارت فوق رابطه معناداری وجود ندارد.

همچنان که عنوان شد، ما در این پژوهش برای سنجش میزان تأثیر عوامل تأثیرگذار بر مقوله بیگانگی جوانان از مدل مبتنی بر تحلیل سلسله مراتبی (AHP) با کمک نرم افزار Expert Choice استفاده کرده‌ایم. تکنیک تحلیل سلسله مراتبی (AHP) بر مقایسه دو به دو بنا نهاده شده است. برای این منظور در هر سطح یعنی هم سطح عوامل موثر که در مدل فوق سطح ۱ را تشکیل می‌دهد و هم در سطح گونه‌های بیگانگی که در مدل فوق سطح ۲ را تشکیل می‌دهد، میانگین هندسی هر جزء با سایر اجزاء مقایسه شده و نسبت آنها مبنای تحلیل قرار می‌گیرد. در این پژوهش، ما میانگین‌های هندسی را با استفاده از داده‌های میدان و به کمک نرم افزار SPSS محاسبه کرده‌ایم. این تعاریف در نرم‌افزار (EC) به شکل زیر صورت گرفته است:



شکل ۱: تعریف عوامل موثر بر بیگانگی و گونه‌های مختلف بیگانگی در نرم‌افزار (EC)

سپس انجام مقایسه‌های زوجی میانگین‌های هندسی را در هر یک از دو سطح انجام می‌دهیم. نخست مقایسه زوجی بین میانگین‌های هندسی عوامل موثر بر بیگانگی صورت می‌گیرد. در این حالت نسبت میانگین‌های هر عامل با سایر عوامل را محاسبه کرده و با ورود آنها به نرم‌افزار، ماتریس این نسبت‌ها مشخص می‌گردد. تشکیل این ماتریس در شکل (۲) نمایش داده شده است:

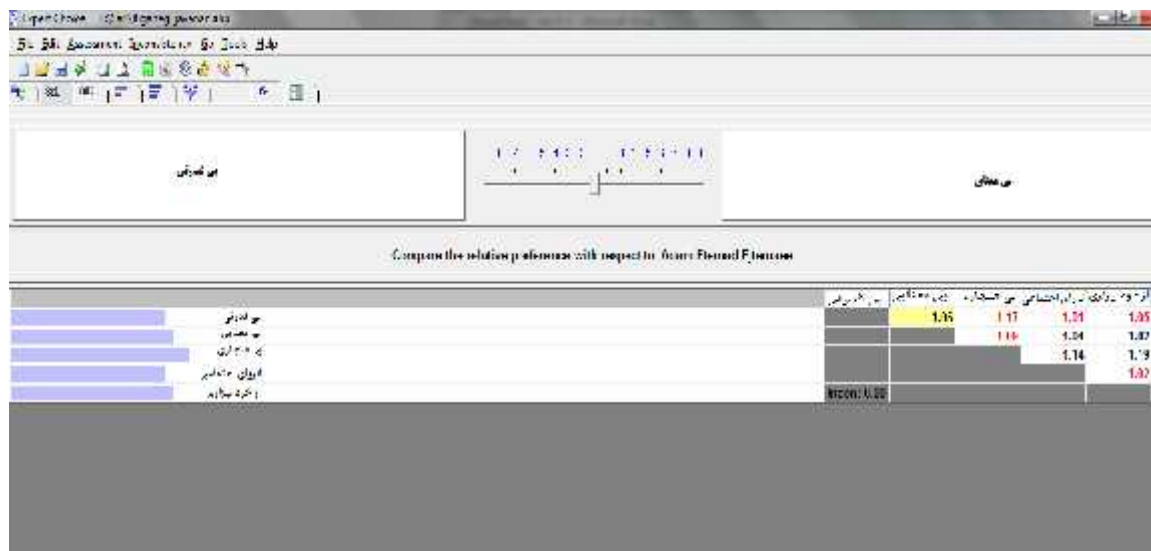


شکل ۲: مقایسه میانگین‌های هندسی عوامل موثر بر بیگانگی

در اینجا اگر میانگین عامل سمت چپ بیش از میانگین عامل سمت راست باشد، عدد به رنگ قرمز در ماتریس نمایش داده می‌شود و اگر میانگین عامل سمت راست بیش از میانگین عامل سمت چپ باشد، عدد به رنگ مشکی در ماتریس نشان داده می‌شود. در این نرم‌افزار سنجش میزان ناسازگاری بین نسبت‌های میانگین‌ها و خطای احتمالی که از این بابت ممکن است به وجود آید، در سمت چپ جدول ماتریس‌ها با علامت Inco نمایش داده می‌شود که نرخ ناسازگاری را نشان می‌دهد. به طور کلی نرخ ناسازگاری باید کمتر از ۰/۱ باشد

تا بتوان داده‌ها را سازگار و قابل قبول تلقی کرد. در پژوهش حاضر، همچنان که در شکل فوق مشاهده می‌گردد، این میزان برابر صفر نمایش داده می‌شود که نشان‌دهنده این است که داده‌ها کاملاً با یکدیگر سازگار هستند. بنابراین مدل ساخته شده نیز از منظر نیکویی در بهترین حالت ممکن خواهد بود.

در مرحله بعد، مقایسه زوجی بین میانگین‌های هندسی گونه‌های مختلف بیگانگی صورت می‌گیرد. در این حالت نسبت میانگین‌های هر گونه با سایر گونه‌ها را محاسبه کرده و با ورود آنها به نرم افزار، ماتریس این نسبت‌ها مشخص می‌گردد. این ماتریس در رابطه با هر عامل به طور مجزا تشکیل می‌شود و سپس با یکدیگر تلفیق می‌گردند. تشکیل این ماتریس در شکل (۳) نمایش داده شده است:



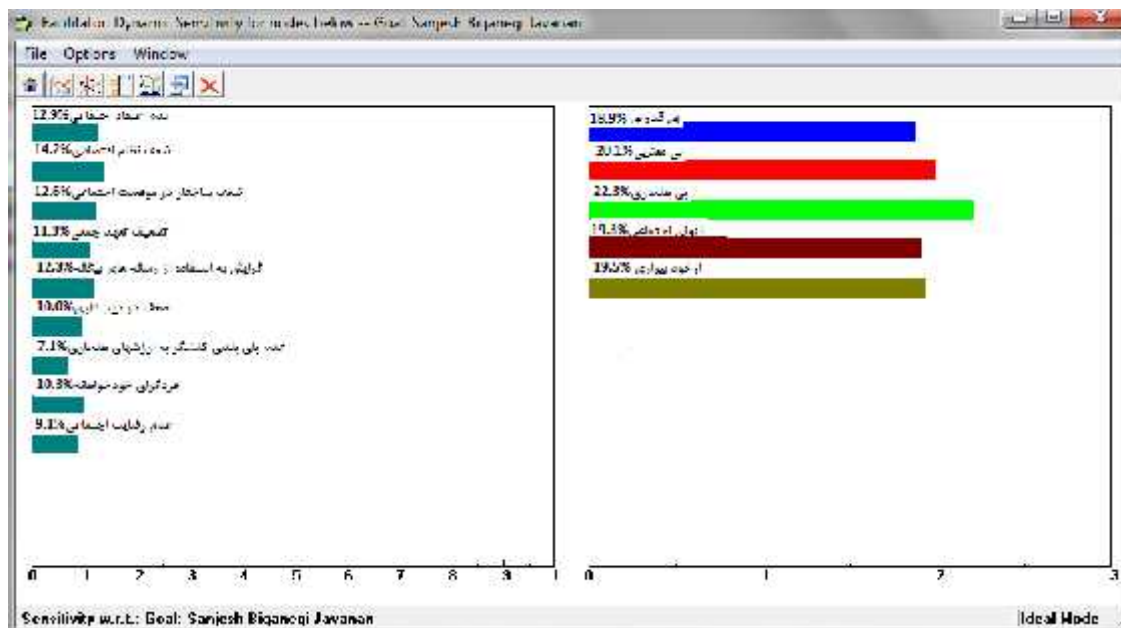
شکل ۳: مقایسه میانگین‌های هندسی گونه‌های مختلف بیگانگی

در اینجا نیز همچون مرحله قبل، اگر میانگین عامل سمت چپ بیش از میانگین عامل سمت راست باشد، عدد به رنگ قرمز در ماتریس نمایش داده می‌شود و اگر میانگین عامل سمت راست بیش از میانگین عامل سمت چپ باشد، عدد به رنگ مشکی در ماتریس نشان داده می‌شود.

در اینجا نیز، همچنان که در شکل فوق مشاهده می‌گردد، میزان ناسازگاری بین مقادیر میانگین‌ها برابر صفر نمایش داده شده که نشان‌دهنده این است که این داده‌ها نیز کاملاً با یکدیگر سازگار هستند. بنابراین مدل ساخته شده از این سطح نیز از منظر نیکویی در بهترین حالت ممکن خواهد بود.

همچنان که در شکل نیز ملاحظه می‌گردد، میانگین هندسی گونه‌های مختلف بیگانگی برای عامل عدم اعتماد اجتماعی (عامل اول) با یکدیگر مقایسه شده‌اند. این مقایسه بایستی در رابطه با تمامی عوامل دیگر نیز صورت گیرد.

پس از ورود داده‌های مربوط به میانگین‌های گونه‌های مختلف بیگانگی، تلفیق داده‌ها برای کل مدل صورت می‌گیرد. در این حالت با استفاده از منوی Sensitivity-Graphs نتایج در قالب شکل زیر ظاهر خواهند شد:



شکل ۴: میزان تأثیر عوامل موثر بر گونه‌های بیگانگی اجتماعی

همچنان‌که در شکل فوق ملاحظه می‌گردد از کل ۱۰۰ درصد تأثیر عوامل بر پدیده بیگانگی، عدم اعتماد اجتماعی ۱۲/۹ درصد، ضعف نظام اقتصادی ۱۴/۲ درصد، ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی ۱۲/۶ درصد، تضعیف تعهد جمعی ۱۱/۳ درصد، گرایش به استفاده از رسانه‌های بیگانه ۱۲/۳ درصد، ضعف در دینداری ۱۰ درصد، عدم پایبندی کنشگر به ارزش‌های هنجاری ۷/۱ درصد، فردگرایی خودخواهانه ۱۰/۳ درصد و عدم رضایت اجتماعی ۹/۱ درصد را شامل می‌شوند.

همچنین از کل ۱۰۰ درصد میزان بیگانگی اجتماعی، ۱۸/۹ درصد در گونه بی‌قدرتی، ۲۰/۱ درصد در گونه بی‌معنایی، ۲۲/۳ درصد در گونه بی‌هنجاری، ۱۹/۳ درصد در گونه انزوای اجتماعی و ۱۹/۵ درصد در گونه از خود بی‌خواری قرار دارند.

این میزان‌ها به ترتیب در جدول‌های (۱) و (۲) نمایش داده می‌شوند:

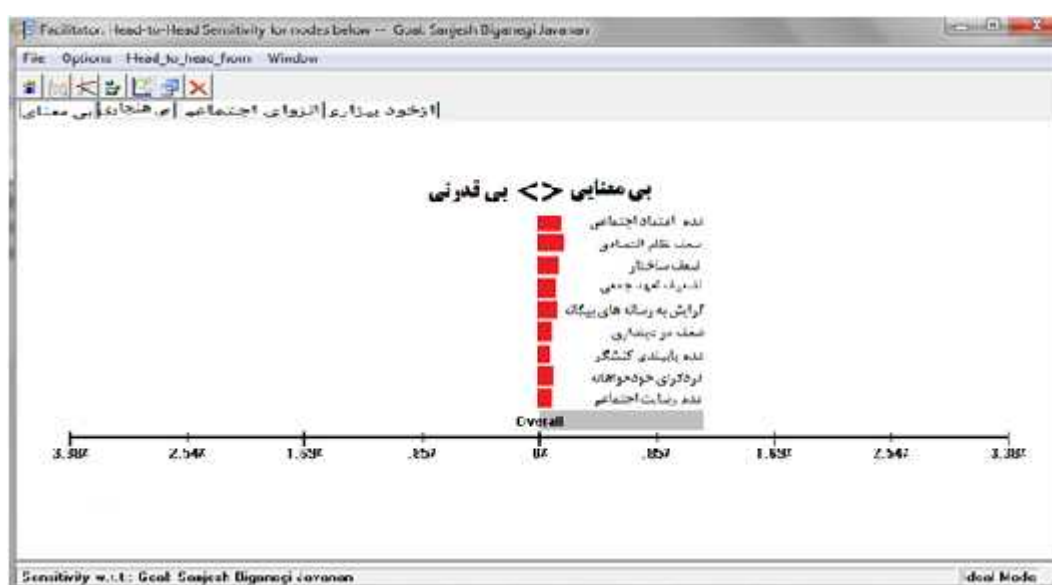
جدول ۱: میزان تأثیر عوامل موثر بر بیگانگی اجتماعی

عامل	میزان تأثیر
ضعف نظام اقتصادی	۱۴/۲ درصد
عدم اعتماد اجتماعی	۱۲/۹ درصد
ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی	۱۲/۶ درصد
گرایش به استفاده از رسانه‌های بیگانه	۱۲/۳ درصد
تضعیف تعهد جمعی	۱۱/۳ درصد
فردگرایی خودخواهانه	۱۰/۳ درصد
ضعف در دینداری	۱۰ درصد
عدم رضایت اجتماعی	۹/۱ درصد
عدم پایبندی کنشگر به ارزش‌های هنجاری	۷/۱ درصد

جدول ۲: میزان بروز گونه‌های مختلف بیگانگی اجتماعی

میزان بروز	گونه بیگانگی
۲۲/۳ درصد	بی‌هنجاری
۲۰/۱ درصد	بی‌معنایی
۱۹/۵ درصد	از خود بیزاری
۱۹/۳ درصد	انزوای اجتماعی
۱۸/۹ درصد	بی‌قدرتی

با استفاده از نرم‌افزار (EC)، قادر خواهیم بود نشان دهیم که چگونه دو گونه از بیگانگی در رابطه با عوامل نه‌گانه موثر با یکدیگر مقایسه شده‌اند. این مقایسه‌ها در اشکال زیر نمایش داده شده‌اند:



شکل ۵: مقایسه بی‌قدرتی و بی‌معنایی در رابطه با عوامل موثر

شکل فوق میزان هر یک از عوامل را در دو گونه بی‌قدرتی و بی‌معنایی نمایش می‌دهد. همچنانکه ملاحظه می‌شود تمام عوامل در گونه بی‌معنایی نسبت به گونه بی‌قدرتی حضور بیشتری دارند. نتیجه کلی نیز که در پایین نمودار قرار دارد، ترکیب کلی را نشان می‌دهد. به همین ترتیب مقایسه زوجی بین سایر گونه‌های بیگانگی نیز می‌توان انجام داد که نتیجه این مقایسه‌ها به شرح زیر است:

- تمام عوامل در گونه بی‌هنجاری نسبت به گونه بی‌قدرتی حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه انزوای اجتماعی نسبت به گونه بی‌قدرتی حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه از خود بیزاری نسبت به گونه بی‌قدرتی حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه بی‌هنجاری نسبت به گونه بی‌معنایی حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه بی‌معنایی نسبت به گونه انزوای اجتماعی حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه بی‌معنایی نسبت به گونه از خود بیزاری حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه بی‌هنجاری نسبت به گونه انزوای اجتماعی حضور بیشتری دارند.
- تمام عوامل در گونه از خود بیزاری نسبت به گونه بی‌قدرتی حضور بیشتری دارند.

بحث:

ما در این پژوهش بر آن بودیم که از تک ساحتی دیدن عوامل دوری جسته و در یک مدل سنجش به طور هم‌زمان، اثرات عوامل مختلف را بر گونه‌های مختلف بیگانگی اجتماعی مورد سنجش قرار دهیم. پژوهشگر در این زمینه، عوامل مؤثر بر بیگانگی جوانان را در نه عامل شامل: عدم اعتماد اجتماعی، ضعف نظام اقتصادی، ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی، تضعیف تعهد جمعی، گرایش به استفاده از رسانه‌های بیگانه، ضعف در دینداری، عدم پای‌بندی کنشگر به ارزش‌های هنجاری، فردگرایی خودخواهانه و عدم رضایت اجتماعی در نظر گرفت. در این وضعیت، ترکیب هم‌زمان این عوامل و تشکیل گونه‌های مختلف بیگانگی، شامل بی‌قدرتی، بی‌معنایی، بی‌هنجاری، انزوای اجتماعی و از خود بیزاری ملاحظه اصلی این پژوهش بود. در واقع به دنبال اثبات آن بودیم که در عالم واقع چگونه از کنار هم قرار گرفتن هم‌زمان این عوامل گونه‌های مختلف بیگانگی شکل می‌گیرند. نتایج به دست آمده از میدان نیز نشان داد که ترکیب و تعامل عوامل نه‌گانه فوق‌الذکر است که منجر به شکل‌گیری گونه‌های پنج‌گانه بیگانگی می‌شود. از دیگر محاسن استفاده از رویکرد تحلیل سلسله‌مراتبی در این پژوهش، سنجش غیرخطی این مدل می‌باشد. از نظر ما واحدهای تحلیل در روابط بین متغیرهای بکاررفته در پژوهش‌های اجتماعی نه فقط در حول یک خط بلکه ممکن است پیرامون یک انحنا یا در مسیری متقاطع و یا هر نوع مسیر دیگری قرار گیرند. نگاه غیرخطی توان پدیدار کردن پیوندهای خطی میان متغیرها را نیز داراست اما رویکرد خطی از هویدا کردن پیوندهای غیرخطی ناتوان است.

با استفاده از این رویکرد ما توانستیم روابط چندمتغیره را فراتر از مدل‌های خطی معمول تحلیل کنیم. در این پژوهش ما با اتخاذ رویکرد تحلیل سلسله‌مراتبی که اساساً رویکردی غیرخطی است، توانستیم هم روابط خطی و هم روابط غیرخطی را مورد تحلیل قرار دهیم و این مزیتی است که مدل سنجش پژوهش حاضر در رقابت با مدل‌های خطی مبتنی بر تحلیل‌های رگرسیونی برخوردار بود. همچنین، با استفاده از این رویکرد ما توانستیم مقایسه‌های زوجی بین گونه‌های بیگانگی انجام دهیم و سهم حضور عوامل نه‌گانه را در بین هرگونه با سایر گونه‌ها مورد مقایسه قرار دهیم.

در اینجا، در حوزه کاربردی پیشنهاد اجرایی به منظور استفاده مجریان و برنامه‌ریزان حوزه جوانان و همچنین در حوزه پژوهشی به منظور جهت‌دهی به خطوط فکری پژوهشگران، پیشنهادهای زیر عنوان می‌گردد:

- ۱- با توجه به اینکه ضعف نظام اقتصادی در رتبه نخست عوامل مؤثر بر بیگانگی اجتماعی جوانان قرار گرفت؛ پیشنهاد می‌شود اولویت اصلی برنامه‌ریزان حوزه جوانان بر محوریت ایجاد اشتغال و بهبود وضعیت معیشتی جوانان قرار گیرد.
- ۲- با توجه به آن که عدم اعتماد اجتماعی و ضعف ساختار در موقعیت اجتماعی نیز عواملی با میزان تأثیر بالا بر بیگانگی اجتماعی جوانان بودند؛ پیشنهاد می‌شود اقدامات اساسی جهت ایجاد اعتماد در قشر جوان، مد نظر برنامه‌ریزان این حوزه قرار گیرد. از جمله اقدامات مؤثر در این زمینه حمایت از سازمان‌های غیردولتی جوانان می‌باشد.
- ۳- به منظور پائین آوردن گرایش جوانان در استفاده از رسانه‌های بیگانه، پیشنهاد می‌شود ساخت برنامه‌های جذاب برای مخاطبین جوان در اولویت برنامه‌سازان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد.
- ۴- به پژوهشگران پیشنهاد می‌شود به منظور فرموله کردن مناسب مباحث نظری جهت سنجش آن‌ها در میدان پژوهش، در پژوهش‌های جامعه‌شناختی به ساخت مدل سنجش خاص آن پژوهش که بتواند مباحث نظری را به منظور سنجش عینی آماده سازد، اهتمام ورزند.
- ۵- به پژوهشگران همچنین پیشنهاد می‌شود، بجای تأکید بر مدل‌های سنجش خطی، مدل‌های سنجش غیرخطی را که با متغیرهای بکاررفته در پژوهش‌های اجتماعی سازگاری بیشتری دارند، نیز مورد توجه و استفاده قرار دهند.

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------------|
| 4- Objectivism | 23. Gambetta |
| 5- Disposition | 24. Stark and Bain Bridge |
| 6- Way of being | 25. Berger |
| 7- Homologous | 26. Young |
| 8- Not for the likes of me | 27. Wilson |
| 9- Doxa | 28. Weissberg |
| 10- Rules of the game | 29. Ingelhart |
| 11- In Other Words | 30. Friedenberg |
| 12- J.J Ewing | 31. Powerlessness |
| 13- A.P Goresi | 32. Meaninglessness |
| 14- Elasticity | 33. Normlessness |
| 15- Historical acceleration | 34. Social Isolation |
| 16- Properly economic habitus | 35. Estrangement |
| 17- Double Hysteresis | 36. External |
| 18- Cultural Hysteresis | 37- Population |
| 19- Economic Hysteresis | 38- Multi stage sampling |
| 20- Double life | 39- Analytical Hierarchical Process |

منابع

۱. بوردیو، پیر (۱۳۸۹). **نظریه کنش؛ دلایل عملی و انتخاب عقلانی**، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ سوم
۲. بون ویتز، پاتریس (۱۳۸۹). **درس‌هایی از جامعه‌شناسی پیر بوردیو**. ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پور سفیر، تهران: نشر آگه.
۳. ریگین، چارلز (۱۳۸۸). **روش تطبیقی فراسوی راهبردهای کمی و کیفی**. ترجمه محمد فاضلی. نشر آگه.
۴. زتومکا، پیتر (۱۳۸۷). **اعتماد**. ترجمه غلامرضا غفاری. نشر و پژوهش شیراز.
۵. شفرز، برنارد (۱۳۸۳). **مبانی جامعه‌شناسی جوانان**، ترجمه کرامت ا. راسخ. تهران: نشر نی.
۶. کلاتری، خلیل (۱۳۸۲). **پردازش و تحلیل داده‌ها در تحقیقات اجتماعی - اقتصادی**، تهران: نشر شریف.
۷. کلاتری، خلیل (۱۳۹۱). **مدل‌های کمی در برنامه‌ریزی (منطقه‌ای، شهری و روستایی)**، تهران: انتشارات فرهنگ صبا.
۸. گرنفل، مایکل (۱۳۸۸). **مفاهیم کلیدی پیر بوردیو**، ترجمه محمد مهدی لیبی، تهران: نشر افکار.
۹. محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۵). **بیگانگی مانعی برای مشارکت و توسعه ملی، بررسی رابطه میان بیگانگی و مشارکت اجتماعی سیاسی، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، شماره ۱.**
۱۰. محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۰). **بیگانگی، نامه علوم اجتماعی شماره ۲.**
۱۱. محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۰). **آسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی - فرهنگی بررسی انزوی ارزشی در دانشگاه‌های دولتی تهران، فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی شماره ۲۶.**
12. Blau, P.M. (1964), Exchange and Power in social Life. New York: Wiley.
13. Bao, Yeqing; Zhengzhou, Kevin and Zhou, Nan (2006), "Social alienation in a transitional economy : antecedent and impact on attitude toward social reform", Journal of Business Research, Vol 59, pp:990-998
14. Tavis, Irene (1964), "Changes in the forms of alienation : The 1900's versus 1950's", American Sociological Review, Vol 34, pp:46-57

**The types of alienation of youth
(A research carried out in Tehran)**

Vosooghi, M (Ph.D)

Sari, M (Ph.D student)

Abstract

This research is a sociological study on social alienation. The researcher attempts to reveal the substantial and epistemological changes by alienation theories from metaphysical, philosophical, empirical and social perspectives. The research is planned a social alienation model according to socio-cultural conditions and presenting two types of hypothesis (macro & micro) based on the related model. This study is carried out on the youth residing in contemporary Tehran, with 15 to 29 years old. The main aim of this study was to identify effective factors on the alienation of youth. To achieve this goal, we attempted to build the conceptual framework. Then based on this framework, assumptions in order to achieve the research objectives were set. Our sample size in this research was 375 persons. In this study, a multi-stage random sampling method was used and we used questionnaire technique to gather information. Our methodological approach in this research was Analytical hierarchical process and constructing (A.H.P) model. About types of alienation of youth, we obtained these finding: The Normlessness is The most common Type of alienation among the youth after that meaninglessness is in second grade, Estrangement is in third grade, social isolation

is in fourth grade and powerlessness is in last grade. The Social alienation of youth among girls and boys has the same status.

Key words: Alienation- Youth - Analytical hierarchical process

-
- i - Habitus
 - ii - Champ
 - iii - Subjectivism
 - iv - Objectivism
 - v - Disposition
 - vi - Way of being
 - vii - Homologous
 - viii - Not for the likes of me
 - ix - Doxa
 - x - Rules of the game
 - xi - In Other Words
 - xii - J.J Ewing
 - xiii - A.P Goresi
 - xiv - Elasticity
 - xv - Historical acceleration
 - xvi - Properly economic habitus
 - xvii - Double Hysteresis
 - xviii - Cultural Hysteresis
 - xix - Economic Hysteresis
 - xx - Double life
 - xxi - Old order
 - xxii - Guterbock and London
 - xxiii - Szetompka
 - xxiv - Gambetta
 - xxv - Stark and Bain Bridge
 - xxvi - Berger
 - xxvii - Young
 - xxviii - Wilson
 - xxix - Weissberg
 - 8 - Ingelhart
 - xxx - Friedenberg
 - xxxii - Powerlessness
 - xxxiii - Meaninglessness
 - xxxiv - Normlessness
 - xxxv - Social Isolation
 - xxxvi - Estrangement
 - xxxvii - External
 - xxxviii - Population
 - xxxix - Multi stage sampling
 - xl - Analytical Hierarchical Process